

کام بوجیه و تسخیر مصر

کوروش دو پسر داشت: یکی کام بوجیه که بزرگتر بود، و دیگری بردیه که کهنتر بود.^۱ کام بوجیه پس از درگذشت گاؤبرو و شهریار میان رودان و شام (بابل و آشور) شد. بردیه هم شهریار شرق بود و در باختریه (بلخ) استقرار داشت.

اوضاع مصر فرعونى در زمان کوروش بزرگ

پس از درگذشت کوروش بزرگ، فرعون مصر که احموس نام داشت و یونانیان نامش را امازیس نوشته‌اند به تلاش تسخیر فلسطین و شام و برگرداندن آن سرزمینها به قلمرو مصر برآمد. کام بوجیه برای مقابله با اطماع فرعون به شام لشکر کشید. این اقدام او، که جز اقدامی بازدارنده و دفاع از مرزهای غربی کشور شاهنشاهی ایران نبود، به ضمیمه شدن کشور مصر به شاهنشاهی ایران و پایان یافتن دوران دو هزار ساله امپراتوری فرعونان انجامید.

پیش از آن که به اصل موضوع پردازیم شایسته است که اشاره مختصری به اوضاع مصر در زمان تشکیل شاهنشاهی هخامنشی داشته باشیم.

زمانی که امپراتوری نیرومند آشور در میان رودان تشکیل شد سرزمینهای غربی فرات تا کرانه‌های دریای مدیترانه در قلمرو مصر فرعونى بود، و امپراتوری آشور در مرزهای غربی خویش با مصر فرعونى همسایه بود. تلاش آشوریان برای بیرون کشیدن شام و فلسطین از سلطه مصریان از نیمه‌های سده ۷۰۰ پم آغاز شد. تا اواخر این سده هر دو کشور کوچک و متخاصم اسرائیلی (یکی اسرائیل و دیگری یهودا) به تصرف آشوریان درآمد. تلاشهای بعدی فرعونان برای واپس‌گیری فلسطین و فینیقیه با شکست مواجه شد و تلفات سنگینی بر آنها وارد آمد، و در نتیجه پی آمدهای ناگواری در مصر پدید آورد.

۱. «کام» در سنگ‌نبشته‌های داریوش بزرگ به مفهوم امروزش آمده؛ و بوج در زبان آریایی به معنای «بار» و «کوله‌پشتی» است. شاید معنای کام بوجیه «کام بار» و «کام یار» و «حامل کام» باشد. برد در زبان آریایی به معنای صخره سخت است. شاید نام بردیه در همین رابطه معنا یابد. شاید هم از «بر» آمده باشد به معنای ثمر، و معنایش «ثمربخش» باشد.

سینحاریب آشوری در سال ۷۱۰ پم پس از شکستی که در غزه بر فرعون وارد آورد وارد مصر شد، مصر را دست‌نشانده و باج‌گزارِ خویش کرد و اموال خزانه فرعون را به تاراج به‌آشور برد. در سال ۶۹۰ پم یک افسر مصری به‌نام تَهْرَقَه که اهل جنوب مصر بود نیروئی فراهم آورد و فرعون دست‌نشانده را کشت و تشکیل سلطنت داد و نیروهای آشوری را از مصر تاراند. اَسْرَحَدون - جانشین سینحاریب - به‌مصر لشکر کشید؛ تهرقه شکست یافته به‌جنوب مصر گریخت، و سرزمینهای نیمه شمالی مصر به‌دست آشوریان افتاد. ولی همین‌که اَسْرَحَدون به‌عراق برگشت تهرقه دیگر باره کشور را قبضه کرد؛ و اَسْرَحَدون در حالی که در راه لشکرکشی مجدد به‌مصر بود در شام درگذشت. پس از او جانشینش آشور بانی پال به‌مصر لشکر کشید و تهرقه را شکست داده کشت و ۲۲ امیر محلی که در ۲۲ ایالت مصر مستقر بودند را دست‌گیر کرده برخی را کشت و برخی دیگر را در زنجیر کرده با خود به‌نینوا برد؛ و پیش از آن‌که مصر را ترک کند پسر یکی از آن امیران به‌نام پسام‌متیخ را در مصر به‌حاکمیت نشانده.

چون آشور بانی پال - چنان‌که در جای خود دیدیم - درگیر جنگهای بابل و خوزیه شد، پسام‌متیخ با شاه مصری لیبیه متحد شد و گروه بزرگی سرباز مزدور یونانی را از سرزمینهای یونانی‌نشین شمال مدیترانه به‌مصر آورد و وارد ارتش خویش کرد و سپاه نیرومندی تشکیل داد، آشوریان را از مصر بیرون راند و استقلال را به‌مصر برگرداند. او چون‌که از تبار فرعونان نبود برای آن‌که حمایت کاهنان مصر را به‌دست آورد و مقام فرعون را حاصل کند دخترش را به‌زنی به‌متولی معبد آمون داد. این دختر به‌زودی لقب «همسر خدا» گرفت و پسام‌متیخ پدرزن خدا شد و توانست که فرعون شرعی مصر شود.

در این‌زمان مرگ آشور بانی پال و سراسیپی قدرت آشور به‌پسام‌متیخ فرصت داد که به‌اوضاع مصر سروسامان دهد. او یک سلسله اقدامات اصلاحی در مصر انجام داد و مصر دیگر باره به‌دوران شکوه نسبی برگشت؛ جماعات کنعانی و یونانی و اسرائیلی که تا پیش از آن به‌عنوان موالی فرعونان به‌نیمه‌بردگی در مصر می‌زیستند، به‌سبب حمایتی که در مبارزه با آشوریان از پسام‌متیخ کردند از آزادی همه‌جانبه برخوردار شدند. جزیره فیلان (الفانتین) در نیل که از زمینهای حاصل‌خیز مصر بود به‌اسرائیلیان داده شد تا در آن جاگیر شوند.

فرعون نِخَاؤ (پسر و جانشین پسام‌متیخ اول) که در سال ۶۱۰ به‌سلطنت رسید با استفاده از موقعیتی که زوال دولت آشور فراهم آورده بود به‌فلسطین لشکر کشید، و در

مدت کوتاهی سراسر شام را به قلمرو مصر برگردانده مرزهای امپراتوری فرعون را به فرات رسانده با کشور بابل همسایه شد، و در جنگ نافرجام آشور اوبالیت برضد نیروی متحد نبوپل نصر و هوخستر - که در جای خود به آن اشاره رفت - شرکت جست و با شکست به شام برگشت.

سپس نبوخذ نصر در بین سالهای ۶۰۵ تا ۶۰۱ پم شام و فلسطین را از او واپس گرفت و یهودان را به جرم حمایت از او کیفر سخت داده اورشلیم را ویران کرد و جماعت بزرگی از یهودان را به اسیری به بابل برد.

پس از آن چندی رقابت بابل بر سر تصرف قبرس و جزایر شمالی مدیترانه با مصر ادامه یافت؛ ولی قبرس و جزایر یونانی مدیترانه همچنان در قلمرو مصر ماندند؛ و دریای مدیترانه تا ۵۰ سال دیگر همچنان یک دریای داخلی مصر به شمار رفت؛ تا آن که کوروش بزرگ تشکیل سلطنت داد و لیدی را گرفت و اناتولی و این جزایر را ضمیمه ایران کرد. این رخدادها را نیز دنبال می‌کنیم تا اوضاع مصر در آن زمان را بهتر بررسی کرده باشیم.

پسام‌متیخ دوم و آپریس که پس از نخواستن به ترتیب به سلطنت مصر رسیدند (فرعون مصر شدند) با شورشهای مردم جنوب مصر و شمال سودان کنونی روبرو بودند. در زمان آپریس شورش حالت سراسری به خود گرفت و کشور در آشوب فرو رفت. آپریس در سال ۵۶۸ پم در کودتائی بر رهبری افسری به نام احموسس (به یونانی، آمازیس) از سلطنت برکنار شد؛ و احموسس به عنوان فرعون مصر به سلطنت نشست.

فرعون احموسس به مانند پسام‌متیخ اول در کشورش اصلاحاتی انجام داد و رضایت همگان را جلب کرد. او با لیدی و شهرهای یونانی شمال مدیترانه روابط نیکو برقرار کرد، و جزیره قبرس که اخیراً از قلمرو مصر بیرون شده بود را دیگر باره به مصر برگرداند.

معابدی که فرعون احموسس برای خدایان مصری در خاک اصلی یونان برپا کرد و پیکره‌های خدایانی که در این معابد برافراشت خبر از آن می‌دهد که نیمه جنوبی شبه جزیره بالکان و نیز جزایر یونانی‌نشین تا این زمان بخشی از امپراتوری مصر بوده و شهرهایش در میان شمار بسیاری از سران طوایف تابع مصر تقسیم شده بوده است.

/آنچه در تاریخ با نام «تمدن یونانی» از آن نام برده می‌شود هنوز در یونان شکل نگرفته بود. شاید نام «هلاس» که بر شبه جزیره یونان و جزایر اطرافش اطلاق می‌شد یک نام مصری باشد و مصریان چندین سده پیشتر به آن داده بوده‌اند.

یونانیانی که در زمان اُح‌موسس به‌عنوان سپاهی مزدور به‌مصر رفته بودند، به‌سبب استعداد درخشان و ذهنهای مستعدشان نزد مصریان به‌فراگیری ریاضیات و طب پرداختند؛ و همینها بودند که علوم مصری را با خودشان به‌یونان بردند و در آینده از نام‌داران تمدن یونانی شدند. آنچه تاریخ یونان تا زمان اُح‌موسس را تشکیل می‌دهد مجموعه‌ئی از افسانه‌ها و اساطیر است که نویسندگان بعدی یونان نوشتند و برای ما مانده است.

نخستین اثری که یونانیان در زمان اُح‌موسس برای بازشناسی تاریخ گذشته‌شان تألیف کردند دو منظومه است به‌نامهای «ایلید» و «اودیسه» که سُرایش آنها را به‌یک سخن‌سرای افسانه‌یی به‌نام هومر نسبت می‌دادند. این دو منظومه اساطیری و حماسی که از داستانهای منظوم حفظ‌شده در سینه‌های مردمی در سراسر یونان گردآوری شده بودند یادهای جمعی ولی مبهم مردم یونان از گذشته‌های سرزمین خودشان را بیان می‌کرد و از دورانی از سده هفتم پم سخن می‌گفت که خدایان انسان‌گونه آسمانی و لشکرهاشان همواره بر بلندی کوههای یونان با هم در جنگ بودند و یکدیگر را کشتار و به‌زنان یکدیگر تجاوز می‌کردند. یادهای مبهمی نیز از بدایات تشکیل سلطنت در لیدییه می‌داد که در داستان اسپ‌تروا آمده است.

در نوزدهمین سال سلطنت اُح‌موسس بود که کوروش بزرگ سلطنت ماد را برانداخت.

چند سال بعد کوروش بزرگ پس از تسخیر لیدییه سراسر اناتولی بعلاوه جزایر دریای ایژه و دریای مدیترانه را ضمیمه ایران کرد. با این حال، روابط ایران و مصر در زمان فرعون اُح‌موسس و کوروش بزرگ حسنه بود، و بالاتر به‌آن اشاره‌ئی داشتیم، و گفتیم که نشانه‌هایی وجود دارد که کوروش سفری هم به‌مصر کرده و در بازگشت از این سفر مهندسان و معماران و پزشکانی از مصر به‌ایران آورده است.

تسخیر مصر فرعونیی توسط کام بوجیه

وقتی خبر درگذشت کوروش به‌مصر رسید فرعون اُح‌موسس پسرش پسام‌متیخ را با سپاه گرانی روانه فلسطین کرد تا سرزمینهای شام را از سلطه ایرانیان بیرون کشد و ضمیمه مصر کند. کام بوجیه خودش - شخصاً - برای مقابله با خطر مصر به‌شام لشکر کشید.

در رویارویی شاهنشاه با سپاه فرعون پیروزی از آن شاهنشاه شد و پسام‌متیخ به‌جنوب فلسطین واپس نشست. در این میان، پسام‌متیخ خبر درگذشت پدرش اُح‌موسس را دریافت

و با شتاب به مصر برگشت. کام‌بوجیه در دنبال او راهی مصر شد. پسام‌متیخ در دهانه شرقی دلتای نیل (اسماعیلیه کنونی) لشکرگاه زد تا مانع ورود سپاهیان ایران به درون مصر شود؛ ولی شکست یافت و به «ممفیس» (پایتخت شمالی مصر، جایش در کنار قاهره کنونی) واپس نشست. کام‌بوجیه به پیش‌روی در خاک مصر ادامه داد و در نزدیکیهای ممفیس لشکرگاه زد. او نمی‌خواست که پایتخت مصر را به‌جنگ بگیرد، زیرا می‌دانست که گرفتن شهر به‌جنگ مستلزم تلفاتی خواهد بود که متوجه مردم عادی خواهد شد. ظاهراً هدف او آن بود که با پسام‌متیخ مذاکراتی برای صلح انجام دهد و از پسام‌متیخ تعهد بگیرد که مصر در آینده درصدد دست‌اندازی به‌متصرفات ایران در فلسطین و شام برنهد. او هیأتی از سران پارسی را سوار بر قایق به ممفیس فرستاد تا باب مذاکره را با پسام‌متیخ بگشایند؛ ولی پاسخ پسام‌متیخ به هیأت صلح کام‌بوجیه آن بود قایق به فرمان او به‌آتش کشیده شد و افسران ایرانی به‌کشتن رفتند.

به دنبال این پیشامد، کام‌بوجیه فرمان محاصره ممفیس را صادر کرد. با وجود مقاومتهای جانانه فرعون و نیروهای مصری و مزدوران یونانی ارتش او ممفیس سقوط کرد و فرعون به اسارت افتاد (تابستان سال ۵۲۵ پ.م).

چون که رسم شاهنشاهان ایران نبود که در شهرهای مفتوحه دست به تجاوز و کشتار بزنند مردم ممفیس بی‌درنگ امان یافتند، و فرعون و اعضای خاندان سلطنتی زیر نظر قرارداد شدند تا چنان‌که فرعون آماده تبعیت از ایران و اجرای عدالت در کشورش باشد در مقام خودش ابقا شود.

هرودوت در دنبال گزارش این رخدادها که بر اساس شنیده‌هایش از مصریان آورده است نوشته که رسم شاهنشاهان ایران در همه‌جا چنان بود که شاه شکست‌خورده یا یکی از فرزندان یا نزدیکان او را به سلطنت کشوری می‌گماشتند که گشوده بودند؛ این رسمی بود که آنها در همه‌جا اعمال می‌کردند، و کام‌بوجیه به همین سبب پسام‌متیخ را نزد خود نگاه داشت تا سلطنت مصر را به او برگرداند.^۱

کام‌بوجیه وقتی می‌خواست که به شهر «تیس» سفر کند که دومین پایتخت مصر واقع در جنوب آن کشور بود، شهر ممفیس را به پسام‌متیخ سپرد و یک لشکر ایرانی را در پادگان ممفیس نشانند، و از فرعون تعهد و سوگند وفاداری گرفت. اما همین که کام‌بوجیه و سپاهیان از منطقه دور شدند پسام‌متیخ درصدد شوراندن مردم و تاراندن ایرانیان از

ممفیس شد؛ ولی چون که مزدوران یونانی سپاهش به ایرانیان پیوسته بودند و مردم مصر نیز که آوازه بزرگمنشی شاهان ایران را شنیده بودند و از کامبوجیه نیز رفتارهای دیده بودند که از او خوشنودی داشتند، پساممتیخ توسط نیروهای ایرانی مستقر در پایتخت شکست یافت و دستگیر و زندانی شد تا کامبوجیه درباره اش تصمیم بگیرد.

چون کامبوجیه به ممفیس برگشت او از بیم آن که به شکنجه اعدام شود با نوشیدن خون گاو میش خودکشی کرد. هرودوت نوشته که کامبوجیه به او فرمود که خودکشی کند و او این گونه خودکشی کرد.^۱

با سقوط مصر، سرزمینهای لیبیه و تونس که دنباله قلمرو فرعونان بودند داوطلبانه به اطاعت ایران درآمدند و مرزهای امپراتوری هخامنشی در غرب به تونس رسید.

تونس در آن زمان از مستعمرات فینیقیه (درستش، پونیکه) بود و شهرهای کرانه‌ی آن در دست فینیقیان بود؛ و چون که فینیقیه داوطلبانه به تابعیت ایران درآمده بود کنعانیان تونس نیز با فرستادن یک هیأت سفارتی به مصر پیوستن تونس به تابعیت ایران را اعلام کردند.

کامبوجیه در صدد برآمد که سراسر سرزمینهای نیمه شمالی افریقای شناخته شده آن روز را به تصرف درآورد، و به این منظور یک سپاه بزرگی را روانه بیابانهای غرب مصر کرد و خودش در رأس سپاه دیگری روانه سودان شد، ولی وقتی به شمال سودان کنونی رسید پس از مذاکراتی که هیأتی از سران سودانی با او انجام دادند او به ممفیس برگشت. لشکر اعزامی او به غرب مصر نیز در شنزارهای بیابان غربی گم شد و کسی از آنها برنگشت. هرودوت - بنابر شنیده‌هایی که از مصریان داشته - نوشته که این سپاه متشکل از پنجاه هزار مرد جنگی بود، و در بیابانهای مصر گرفتار توفان شده زیر تپه‌های شنی مدفون شدند و خبری از آنها باز نماند.^۲

کامبوجیه پس از خیانتی که از فرعون دیده بود دیگر نخواست که حاکمیت مصر را به کسی از خاندان فرعونی سپارد. او یک هخامنشی به نام آریاند (شاید عمویش) را به سلطنت مصر نشانده بخشی از سپاه را در اختیار او نهاد، فرمان بازسازی خرابیهایی که در اثر آشوبهای ناشی از فرونشاندن شورش پساممتیخ رخ داده بود را صادر کرد، شهر مقدس سائیس را که شهر خاندانی پساممتیخ و مقرر خدایان رسمی در سلطنت پساممتیخ

۱. همان.

۲. همان، ۳۷.

بود و در جریان شورش پسام‌متیخ به اشغال سپاهیان ایران درآمده بود تخلیه شد، از کاهنان (فقیهان) مصر دل‌جویی شد، و آن‌گاه گروهی از مهندسان و معماران و پزشکان مصری را با خود برداشته راهی فلسطین و شام شد تا پس از سرکشی به امور آن سرزمینها به ایران برگردد.

از گزارشهایی که درباره لشکرکشی کام‌بوجیه به مصر در دست است چنین برمی‌آید که خود مصریان زمینه را برای این لشکرکشی فراهم آورده بودند. داستانی که هرودوت آورده است می‌گوید که یک چشم‌پزشک مصری که از دوران کوروش در دربار ایران می‌زیست، و بنا به درخواست شاهنشاه ایران از مصر به ایران فرستاده شده بود، مسبب و مشوق حمله کام‌بوجیه به مصر شد. این داستان می‌گوید که طبیب یادشده کام‌بوجیه را تشویق کرد که از دختر فرعون وقت خواستگاری کند. اُح‌موسس که در آن هنگام فرعون مصر بود به خواست کام‌بوجیه پاسخ مساعد داد و دوشیزه‌ئی را با هدایا و زر و سیم بسیار برای کام‌بوجیه فرستاد. و گفته شده که این دختر به کام‌بوجیه فهماند که نه دختر اُح‌موسس بل که دختر فرعون پیشین مصر است که اُح‌موسس او را کشته و به ناحق به‌جایش نشسته است. و گفته شده که کام‌بوجیه به درخواست این زن و به خون‌خواهی پدر او به مصر لشکر کشید.

هرودوت در ادامه داستان می‌گوید که روایت پارسیان چنین است، ولی مصریان می‌گویند که این دختر را اُح‌موسس برای کوروش فرستاده بوده است نه برای کام‌بوجیه.^۱ به‌رغم این داستان ساده‌اندیشانه که نمونه‌هایش نزد هرودوت بسیار است،^۲ چنان‌که دیدیم، علت لشکرکشی کام‌بوجیه به مصر تعدی فرعون به مرزهای غربی کشور شاهنشاهی و تلاش او برای بیرون کشیدن فلسطین و شام از سلطه ایرانیان بود. شکست سریعی که فرعون در فلسطین خورد بیان‌گر آن است که مردم شام و فلسطین خواهان و حامی شاه ایران بوده‌اند.

۱. همان، ۱-۳.

۲. هرودوت در گردآوری گزارش رخدادهای مه‌ارت خاصی داشته و دقت بسیاری زیادی هم به خرج داده و گزارشها را بی‌طرفانه نقل کرده است؛ ولی به‌داستان نیز علاقه وافر داشته و بسیاری از رخدادهای بزرگ تاریخی را به‌گونه‌ئی ساده‌اندیشانه با داستان یک زنی گره زده است، که این یکی با توجه به زندگی قبایلی مردم یونان بوده، و او برای توجیه علت رخدادهای با مراجعه به علت درگیری‌هایی که در میان قبایل یونانی اتفاق می‌افتاده همواره پای زنی به‌میان کشیده است که معمولاً او را ربوده بوده‌اند، و به‌سبب جنگ برپا می‌شده است.

با کشته شدنِ پسامِتیخ دوران چند هزار سالهٔ سلطنت شکوهمند و افتخارآفرین فرعونان خاتمه یافت. در تاریخ مصر، این سومین باری بود که سپاهیان آسیایی وارد خاک آن کشور می‌شدند؛ یک‌بار در حوالی دوازده سده پیش از آن، قبایل آریایی‌ئی که نامشان را اسناد مصری «هکسوس» نوشته‌اند بر آن کشور دست یافته و برای نزدیک به دو سده بر آن سرزمین حکم رانده بودند و با گذشتِ زمان در جوامع مصری حل شده بودند. قبایل آریایی پلست که در زمینهای پربار نیمهٔ غربی فلسطین کنونی جاگیر شدند و نامشان تا امروز بر آن سرزمین مانده است نیز به‌نظر می‌رسد که یکی از شاخه‌های این جماعتِ بزرگ آریایی بوده‌اند که با گذشتِ زمان در کنعانیان بومی حل شده‌اند. یک‌بار نیز مصر به‌اشغال آشوریان درآمد و برای مدتی باج‌گزار دولت آشور بود که بالاتر به آن اشاره کردیم.

پیشینهٔ تمدن شکوهمند مصر از سه هزار سال فراتر می‌رفت. این کشور بیش از ۱۴ سده پرچمدار تمدن حوضهٔ مدیترانه بود، و از سدهٔ ۱۶ پم به‌بعد بر سراسر کرانهٔ شرقی و در زمانی تا نیمی از کرانهٔ شمالی دریای مدیترانه و جزایر آن از جملهٔ سرزمینهای اصلی یونان تسلط داشت و مدیترانه در مدت نزدیک به هزار سال دریای داخلی برای مصر فرعونی به‌شمار می‌رفت و همهٔ مردم یونان رعایای فرعون بودند. بدایاتِ تمدن یونان نیز از مصر به آن سرزمین رفت، لذا یونانیان بعدها هرچه از علوم و فنون کسب کردند مدیون مصریان بودند. نشانه‌هایی وجود دارد که می‌تواند ما را به‌گمان اندازد که شاید سلطهٔ مصریان در زمانی تا کرانه‌های اسپانیا و درون جزیرهٔ بریتانیا گسترده بوده است. در زبان انگلیسی شمار بسیاری مفردات زبان سامی و کنعانی وجود دارد که تا امروز با همان معنای کهن به‌تلفظ کهن با اندک تغییری تلفظ می‌شود. آیا نمی‌توان تصور کرد که جزیرهٔ بریتانیا در زمان فرعونان تبعیدگاه جماعات نافرمان سامی نژادِ سرزمینهای شام بوده است؟

شهرهای کهن سال ممفیس و تیس برای بیش از ۲۵ سده پایتختهای مقدس مصر و پاس‌دار شکوه و جلال دستگاه فرعونان بودند، و در این عرصهٔ دراز تاریخی با برخورداری از ثباتِ پردوام به‌اوج تعالی فرهنگی و علمی رسیده شگفت‌انگیزترین آثار تمدنی را از خود به‌ارث نهاده بودند. برخی از این آثار چنان شکوهمند بودند که انگار آفرینندگانشان آنها را برای جاوید ماندن آفریده بودند. هنوز هم بسیاری از این آثار در زیر آسمانِ درخشان مصر سر بر کیوان می‌سایند و بر روی شنهای داغ مصر به‌تاریخ تمدن بشری فخر می‌فروشند.

وقتی سپاهیان ایران به همراه کامبوجیه پا به درون این شهرهای عظیم و قدسی نهادند، اندیشه‌مندان، فیلسوفان، اخترشناسان، ریاضی‌دانان، پزشکان، مهندسان، پیکرترشان، معماران و هنرمندانی در آنها می‌زیستند که کوله‌بارهایی از دست‌آوردهای اندیشه و عمل بیش از دو هزار سال آفریدگاری (خلاقیت) تمدنی فرهنگی را در کنار خود داشتند؛ و در خزائن کاخها و معابد این شهرهای مقدس آسمانی خروارهای بی‌حسابی از زر و سیم و جواهرات و زیورآلات بر روی هم انباشته شده بود. انگار این ثروت‌های فکری و مادی را تاریخ به امانت نگاه داشته بود تا در ربع آخر سده ششم پم تحویل قومی نخواستہ دهد که آماده ساختن یک تمدن نوین و بدیع در جهان بودند و برآن بودند که تاریخ را به مسیر دیگری اندازند.

یکی از مهمترین دست‌آوردهای لشکرکشی کامبوجیه به مصر و براندازی سلطنت فرعونان آن بود که علوم مصری که تا آن زمان همچون رازهای مگو در انحصار متولیان معابد بود آزاد شد. دانش‌مندان که علوم و فنون پزشکی و ریاضیات و اخترشناسی و معماری بسیار پیش‌رفته را همچون اسراری نزد خودشان نگاه می‌داشتند و به‌پسرانشان انتقال می‌دادند و در درون خاندانها مخفی می‌داشتند، با اصلاحاتی که کامبوجیه در سازمان معابد انجام داد به پرورش شاگردانی بیرون از خانواده خودشان پرداختند. چند تن از یونانیانی که در مصر مزدوری می‌کردند اذهان مستعدی داشتند و به‌فراگرفتن این علوم پرداختند. یک نسل از لشکرکشی کامبوجیه به مصر نگذشته ما چند دانش‌آموخته یونانی در علوم پزشکی و ریاضیات و اخترشناسی را می‌بینیم که علوم مصری را به یونان منتقل کرده تمدن نوین یونانی را پایه نهادند. شماری از آنها نیز به دنبال یافتن موقعیتهای شغلی برتر به ایران منتقل شدند و به خدمت دربارهای ایران درآمدند، که نام‌هایشان را تاریخ برای ما محفوظ داشته است، و در جای خود به‌برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

شخصیت کامبوجیه

برخلاف دیگر اقوام اشغال‌گر که وقتی کشوری می‌گرفتند عناصر مادی تمدن آن کشور را از میان می‌بردند تا گذشته‌های آن کشور به فراموشی سپرده شود، و فرهنگ آن کشور را کنار می‌زدند تا فرهنگ خودشان را جانشین آن سازند؛ ایرانیان در کشورهای مفتوحه به‌هیچ‌کدام از مؤسسات تمدنی دست نمی‌زدند. وقتی مصر به قلمرو شاهنشاهی پیوست همه چیز در مصر برجای خود ماند تا مصر همچنان بتواند به‌ثمردهی تمدنیش ادامه

دهد. تنها چیزی که در مصر عوض شد سلطنت بود که از آسمان به زیر کشیده شد و اختیارش از دست نمایندگان خدا و «وَلِيِّ مَطْلُق» بیرون آمد، و فرعون از اریکهٔ خدایی افکنده شد تا کسانی بر جایش بنشینند که نه خدا نه خدازاده نه نمایندهٔ خدا بل که انسان بودند و در خدمت بشریت قرار داشتند، و از انسانها چیزی جز نیکوکاری و راستی و درستی نمی طلبیدند؛ و تنها هدفشان برقرار کردن صلح جهانی، و به تبع آن، امنیت و آرامش برای همهٔ انسانها بود.

کامبوجیه در مصر دست به اصلاحاتی زد که به سود مردم مصر ولی به زیان معابد و کاهنان بود. در یک نوشتهٔ پاپیروسی بازمانده از آن زمان که اکنون در کتابخانهٔ ملی پاریس نگهداری می شود یکی از فرمان نامه های کامبوجیه برای اصلاح حال رعایای مصری را چنین می خوانیم:

گوسفندانی که مردم به معابد خدایان می داده اند اکنون فقط نیمی از آنچه که پیشترها می دادند بدهند، ولی ماکیان (مرغ و خروس و غاز و امثال آنها) به هیچ وجه نباید که داده شود. خود کاهنان می توانند که برای خودشان غاز و ماکیان پرورش دهند.

به رغم چنین فرمانی که درآمدهای کاهنان را کاهش می داده، اقداماتی که او در مصر انجام داد خشنودی کاهنان را فراهم آورد، چنان که او را «خداوندگار، شاه مصر علیا و سُفلی، فرعون بزرگ» لقب دادند و نامش را این گونه بر دیواره های معابد نقش کردند.

هرودوت که بیش از یک سده پس از این رخدادها می زیسته است، بنابر شنیده های که از مصریان داشته، خبر از اقدامات خشونت آمیز کامبوجیه در مصر داده و نوشته که او به کاخ اُح موسس وارد شد و فرمود تا جسد او را از آرام گاهش بیرون آورند، و در فضای باز به معرض نمایش نهاد و به آن اهانت کرد. سپس فرمود تا آن را به آتش کشیدند.

ولی هرودوت پس از نوشتن این شنیده به یاد آورده است که چنین عملی نزد ایرانیان حرام است؛ لذا نوشته که کامبوجیه با این اقدامش مرتکب گناه شد زیرا این کار در دین او مجاز نبود. پارسی ها آتش را مقدس می شمردند و آن را آلوده نمی کنند.^۱

لازم به توضیح نیست که خود این داستان که شاید هرودوت از یکی از نوادگان پسامتیک شنیده بوده خودش را نقض می کند.

داستان دیگری که هرودوت شنیده بوده کشتن اپافوس به فرمان کامبوجیه است.

اپافوس (که یونانیان آپیس نوشته‌اند)، طبق باور دینی مردم مصر، گاو زاینده زمین و ذات مقدسی بود که هستی از او ناشی شده بود، برکتهای روی زمین را او می‌فرستاد، و رود پربرکت نیل از او می‌جوشید. نگاره‌های این گاو را می‌توان بر همهٔ معابد و گورهای مصر باستان دید و شکوه او را دریافت. وقتی اپافوس حاضر می‌مرد مصریان با شکوه بسیار جسدش را مومیایی می‌کردند و در یک آرام‌گاه زیبا به ودیعه می‌نهادند و چندین روز برایش سوگواری می‌کردند. آنها معتقد بودند که روح اپافوس مرده به آسمان رفته و غیبت کرده است و به زودی در اپافوس دیگری ظهور خواهد کرد. کاهنان برای کشف کردن او به جستجو برمی‌آمدند تا او ظهور می‌کرد (یعنی گاو دیگری با آن اوصاف یافت می‌شد)، و به پایتخت می‌آوردند و برایش جشن می‌گرفتند و شادی می‌کردند و در مکان مقدس نگاه می‌داشتند و می‌پرستیدند.

و اما داستان کشته شدن اپافوس به دست کامبوجیه را هرودوت - بنا بر شنیده‌اش از مصریان - چنین آورده است که وقتی کامبوجیه به لشکرکشی شمال سودان رفت گاو آپیس از دنیا رفت، و کاهنان مصری به جستجوی اپافوس جدید برآمدند، و درست در هنگامی که کامبوجیه در بازگشت از سودان به ممفیس نزدیک شده بود آن را یافته بودند، و به این مناسبت جشن بزرگی برپا کرده بودند:

چون کامبوجیه به ممفیس برگشت اپافوس جدید یافت شده بود، و مردم مصر بهترین رختهاشان را پوشیده و سرگرم برگزاری مراسم جشن شادی بودند. کامبوجیه که خسته و رنجور بود چون دید که مصریان این گونه شادی و پای کوبی می‌کنند پنداشت که آنها از شنیدن خبر ناکامی او در این لشکرکشی شادی می‌کنند. لذا سران ممفیس را طلبید و به آنها گفت: «چرا مصریان وقتی او در ممفیس بود چنین جشنی برپا نکردند ولی اکنون که او بخش بزرگی از سپاهیان را از دست داده و به ممفیس برگشته است جشن گرفته‌اند؟» آنها گفتند: «این شادیها به خاطر آن است که اپافوس ظهور کرده است؛ و همیشه چنین است که وقتی اپافوس ظهور می‌کند مردم جشن شادی می‌گیرند». کامبوجیه چون این را شنید اینها را دروغ گو نامید و فرمود تا آن کاهنان را بازداشت کنند. نیز، فرمود تا اپافوس را بیاورند. وقتی اپافوس را کاهنان آوردند کامبوجیه که همچون دیوانه‌ها شده بود شمشیر برکشید و به ران اپافوس زد. او سپس دیوانه‌وار خندید و به جلادانش فرمود تا کاهنان را بی‌رحمانه به تازیانه ببندند، و هر که از مصریان را ببینند که همچنان جشن می‌گیرد را بکشند. این گونه به جشن

مصریان پایان داده شد، کاهنان مجازات شدند، و اپافوس در معبد جان داد، ولی کاهنان بی‌خبر کامبوجیه جسد اپافوس را دفن کردند.^۱

نوشته‌ها و نگاره‌های بازمانده از آن‌روزگار در مصر نشان می‌دهد که این داستان از اساس و پایه دروغین است؛ و شاید کسی از بازماندگان خاندان پسامتیخ این‌گونه برای هرودوت بازگفته بوده است. نگاره‌ئی که مصریان آن‌زمان بر دیوار معبد «سقاره» در جنوب مصر کشیده‌اند نشان می‌دهد که مراسم باشکوهی برای تدفین اپافوس ترتیب داده شده، و کامبوجیه در این مراسم حضور یافته است. این دیوارنگاره کامبوجیه را در رخت عبادت به هیأت فرعونان مصر نشان می‌دهد که در حضور اپافوس زانو زده و دست بر زمین نهاده و در حال تعظیم به اپافوس است.

در سنگ‌نوشته‌ئی نیز که کاهنان مصر به مناسبت این مراسم به یادگار نهاده‌اند آمده که پس از آن‌که مراسم سوگواری برای اپافوس متوقفاً در حضور کامبوجیه با شکوه بسیار برگزار شد، نگاره‌ها و تزیینات شایسته به فرمان کامبوجیه در بنای آرام‌گاه اپافوس انجام گرفت، جسد مومیایی‌شدهٔ اپافوس در حضور کامبوجیه به آرامگاه ابدی سپرده شد. در نوشتهٔ روی تابوت سنگی سیاه‌رنگ همین اپافوس متوقفاً چنین آمده است:

خداوندگار، شاه مصر علیا و سفلی، کامبوجیه فرزند رع [خدای بزرگ مصر]، که تا ابد زنده و جاوید بماناد، برای آفریدگارش اپافوس مقدس این تابوت را از سنگ گران‌بها ساخت و به آفریدگارش اپافوس مقدس اهداء کرد.

نیز، کاهنان مصر باستان به ما خبر می‌دهند که کامبوجیه هدایای گران‌بهای را برای کسانی در نظر گرفت که مژدهٔ ظهور اپافوس را به او بدهند. و اپافوس مقدس (گاوِ جانشینِ گاوِ قبلی) در شهریور ۵۲۴ پم ظهور کرد.

این اپافوس نیز تا چهارمین سال سلطنت داریوش بزرگ (تا هفت سال بعد) در این جهان بود؛ آن‌گاه کالبدِ خاکیش مُرد و روحی به آسمان برگشت تا دیگرباره در اپافوس دیگری ظهور کند و به جهان انسانها برگردد.

در نوشتهٔ دیگری که خبر از تصمیم کامبوجیه به ساختن یک معبد برای مصریان می‌دهد می‌خوانیم که کامبوجیه گروهی را به سرکردگی یکی از خویشان خودش به نام داتووهیه پسر آردومنش (در نوشتهٔ مصریان: آتی‌اواهی پسر ارتامش) مأمور کرد که

به کانهای سنگ در زمینی که اکنون «وادی حمامات» نامیده می‌شود بروند و مواد سنگی کشف کنند؛ زیرا تصمیم گرفته بود که معبد نوینی بسازد و به پدرش «رع» تقدیم کند. پسر این داتووهیه را در گفتار بعدی خواهیم شناخت که یکی از هفت سران شاهنشاهی هخامنشی است. لذا گزارش بالا که مصریان نوشته‌اند نشان می‌دهد که کامبوجیه یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های هخامنشی را مأمور تهیه مقدمات بنای معبد جدید به منظور خشنود ساختن مصریان کرده است.

این نگاره‌ها و نوشته‌ها را کاهنان مصری پس از درگذشت کامبوجیه به احترام او نقش کرده‌اند تا خاطره‌اش را جاویدان کنند و یاد حرمت او به مقدسات مصریان را گرمی بدارند. اگر کوچکترین اهانتی از جانب کامبوجیه به مقدسات مصریان شده بود امکان نداشت که کاهنان مصری چنین نگاره‌ئی از او را پس از او در یکی از مهمترین معابد مصر نقش کنند و به او مقام خدازادگی (پسر رع) بدهند و یادش را در چندین دیوارنگاره و سنگ‌نگاره که در معابد بزرگشان نقش کرده‌اند گرمی بدارند.

در نوشته‌های هرودوت و تاریخ‌نگاران یونانی که روایت‌هایشان درباره کامبوجیه را بیش از صد سال پس از کامبوجیه از مصریان (احتمالاً از نوادگان همان پسام‌متیخ) گرفته بوده‌اند، کامبوجیه مردی بیمارگونه و عصبی مزاج و زودخشم بود که به دیوانگان می‌مانست و وقتی در مصر بود کارهای دیوانه‌واری از او سر زد که هم پارسیان و هم مصریان را از اورنجانند.

باز هرودوت نوشته که وقتی کامبوجیه در مصر بود پسر پرخش‌آسپ را به دست خودش به تیر زد و کشت. هرودوت افزوده که این پرخش‌آسپ پدر زن کامبوجیه بود و پسرش - یعنی برادرزن کامبوجیه - جام‌دار کامبوجیه و از جمله شخصیت‌هایی بود که نزد او مورد اعتمادترین کس به‌شمار می‌رفتند.^۱

گرچه اعدام این افسر در روایتی که به هرودوت رسیده بوده حالت یک واکنش خشم‌آمیز آنی دیوانه‌وار دارد و هیچ علتی برایش آورده نشده است، ولی می‌توان پنداشت که این کیفر جرمی بوده که سزای مرگ در پی داشته است؛ مثلاً، شاید پس از شورش پسام‌متیخ و دست‌گیر شدنش در غیاب کامبوجیه اهانت‌هایی توسط او و یارانش به مقدسات مصریان شده بوده که کامبوجیه وقتی شنیده او را کیفر داده است تا عبرت دیگر ایرانیان مصر گردد و در آینده کسی به مقدسات اقوام زیر سلطه اهانت نکند.

داستانهایی که هرودوت از زبان مصریان دربارهٔ کامبوجیه شنیده بوده است او را مردی بی‌خرد و زودخشم و عصبی مزاج نشان داده است، ولی ما وقتی همین اندازه از گزارشهای واقعی که دربارهٔ زندگی کامبوجیه مانده است را بازخوانی می‌کنیم متوجه شویم که آنچه که هرودوت شنیده بوده همه ساخته و پرداختهٔ کسانی از بازماندگان خاندان پسامتیخ بوده است و حقیقت ندارد. تاریخ یک مورد از رفتار عدالت‌گرایانهٔ کامبوجیه را برای ما برجا نهاده است که خبر از آن می‌دهد که او نیز همچون کوروش پادشاهی باتدبیر و مردم‌دوست و نیک‌اندیش بوده و ناراستی را بدترین گناه می‌دانسته است. داستان این مورد چنین است:

یک دادورز (قاضی) دستگاه دادورزی ایران از بزرگان پارس بود که هرودوت نامش را «سیسامن» نوشته است، و شاید شکل درست نامش «سَنیاسَمَن» بوده که در زبان آریایی به معنای «حکیم فرزانه» است. چون که این دادورز رشوه می‌گیرد و حقی را زیر پا می‌گذارد، پوستش را به فرمودهٔ کامبوجیه برمی‌کنند و دباغی می‌کنند و بر مسند دادورز بعدی - که پسر و جانشین او است - می‌افکنند، تا وقتی بر آن بنشیند متوجه باشد که قاضی اگر ناراستی پیشه کند و از اجرای عدالت رو بگرداند و حق را ناحق کند سرنوشتی شبیه سیسامن در انتظارش خواهد بود.^۱

حتماً کامبوجیه می‌خواسته که با این تنبیه بسیار خشن رئیس دستگاه قضایی کشورش اندیشهٔ بی‌عدالتی را برای همیشه از کشور براندازد.

یکی از کاهنان بلندپایهٔ مصر به نام «اودجاهر رسنه» متولی معبد نیت در شهر سائیس (در جنوب اسکندریهٔ کنونی) در کتیبه‌ئی که از خودش برجا نهاده جنبه‌هایی از شخصیت کامبوجیه را برای ما بیان کرده است. این کاهن از بزرگترین پزشکان زمان در مصر بوده، و کامبوجیه تصمیم گرفته بوده که او را با خودش به ایران ببرد. او چندی پس از کامبوجیه و در سلطنت داریوش بزرگ به مصر برگشته و پیکره‌ئی از خودش ساخته و در معبد خاص خودش نهاده است (و اینک بی‌سر در واتیکان ایتالیا است). او بر روی این پیکرهٔ یادگاری خودش ضمن نوشتن شرح زندگانش و این که به فرمان کامبوجیه در مقام پیشین ابقاء شده است تا به مردم مصر خدمت کند، چنین گزارش نوشته است:

... من از کامبوجیه - شاه مصر علیا و سفلی - تقاضا کردم که آسیائینی که معبد «نیت»

را اشغال کرده بودند را از نیت بیرون کند تا این معبد از نو به همان تقدس پیشینه برگردد... آنها به فرمان شاه از نیت بیرون کرده شدند و خانه‌هایی که در آن ساخته بودند را خراب کردند... شاه فرمود تا معبد را شستشو و تطهیر کنند و خادمان معبد به معبد بازگردند. شاه فرمود تا همان گونه که پیشترها معمول بوده است به معبد نیت که مادر همه خدایان بزرگی است که در سائیس اند نثاری بفرستند و قربانی بدهند، و همان گونه که از قدیم جشن می‌گرفتند جشن گرفته شود. از آن جهت شاه امر کرد که جشن بگیرند که من عظمت سائیس را برای او بیان کرده گفتم که این شهر جایگاه خدایان است و خدایان در این شهر برای ابد بر تخت خدایی آرمیده‌اند.

وقتی کامبوجیه - شاه مصر علیا و سفلی - به سائیس آمد به معبد «نیت» رفت و در مقابل عظمت نیت که بزرگ‌تر از همه خدایان است به خاک افتاد، چنان که فرعونان به خاک می‌افتادند. او همچون همه فرعونان به افتخار «نیت» بزرگ، مادر خدایان که در سائیس جایگاه دارند نثاریهای بزرگ از همه‌گونه انجام داد.

این رخداد مربوط به پس از برگشتن کامبوجیه از لشکرکشی نیمه‌کاره به سودان و پس از خودکشی پساممتیخ است. اشغال معبد (یعنی شهر سائیس) توسط سپاهیان ایران نیز ناشی از سرکوب شورش پساممتیخ بوده است. ظاهراً در غیاب او سپاهیان ایرانی به علت خشمی که از شورش پساممتیخ به دلشان افتاده بوده دست به برخی کارها زدند که خلاف عدالت و آزادمنشی شاهنشاه بود، و کامبوجیه پس از بازگشت به ممفیس مسببان این واقعه را کیفر داد.

داستان کشته شدن اپافوس در لشکرکشی ایرانیان به مصر نیز اگر چیزی از صحت در آن باشد و به کلی دروغین نباشد بی‌ربط با همین شورش نیست؛ زیرا کامبوجیه که این کاهن مصری درباره بزرگواری و انسان‌دوستیش این گونه داد سخن داده است ممکن نبوده که به مقدسات مصریان اهانت کرده باشد.

آیا اعدام پسر پرخش‌آسپ و دیگران نتیجه اقدامات ناعادلانه‌شان نبوده که در غیاب کامبوجیه انجام داده بوده‌اند؟ و آیا (اگر واقعاً اپافوس کشته شده بوده) اینان نبوده‌اند که در غیاب کامبوجیه مسبب کشته شدن اپافوس شده بوده‌اند و به همین سبب شاهنشاه حکم اعدام آنها را صادر کرده است؟ و آیا تیرزدن به پسر پرخش‌آسپ کیفر دادن به او به جرم بی‌احترامی به مقدسات مصریان نبوده است؟

البته مصرشناسان و ایران‌شناسان غربی پس از پژوهشهای ژرفی که درباره داستان

کشته شدن اپافوس که هرودوت آورده است انجام داده‌اند و اسناد بازماندهٔ مصری در همان زمینه را به‌دقت بازخوانی کرده‌اند به‌این نتیجه رسیده‌اند که اپافوس در زمان کامبوجیه به‌مرگ طبیعی از دنیا رفته است و داستان کشته شدنش بی‌بنیاد است؛ یعنی هیچ ایرانی‌ئی مسبب مُردنِ اپافوس نبوده است.